

دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی

---

استبداد و پرولتاریا

\* نویسنده: ولادیمیر ایلیچ لنین  
\* تاریخ: ۲۴ ژانویه ۱۹۰۵  
\* جلد ۸ کلیات آثار لنین  
\* از: انتشارات سوسیالیسم و آزادی

---

\* تکثیر از: حجت برزگر  
\* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۱/۰۸/۱۱ برابر با ۲۰۰۲/۱۱/۰۲ میلادی  
\* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:  
nasim@tele2.se

#### فهرست

صفحه	عنوان
۳	۱- دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی
۱۰	۲- استبداد و پرولتاریا

برخورد سوسیال دموکراتها و یا دمکراتهای طبقه کارگر به دمکراتهای بورژوا مسئله ای قدیمی و در عین حال تازه ای است. مسئله ای است قدیمی چرا که از همان آغاز کار سوسیال دموکراسی مطرح بوده است. اصول تئوریک این مطلب در اولیه ترین ادبیات مارکسیستی در مانیفست کمونیست و کاپیتال توضیح داده شده است. مسئله ای است تازه چرا که در هر گام تحولی هر کشور سرمایه داری آمیخته خاص و در عین حال بدیعی از سایه روشنهای متنوع دموکراسی بورژوایی و گرایشات گوناگون در جنبش سوسیالیستی را بار میآورد.

به همین گونه نیز در روسیه این مسئله کهن بویژه در زمان حاضر تازگی خاصی پیدا کرده است. جهت روشن کردن چگونگی طرح مسئله در حال حاضر، با سیر مختصری در تاریخ می آغازیم. نارودنیکهای قدیمی انقلاب روس دارای نقطه نظراتی اتویستی و نیمه آنارشستی بودند. آنان دهقانان ساکن در کمونهای روستائی را سوسیالیستهای آماده شده میپنداشتند. آنان بروشنی در پی لیبرالیسم جامعه روشنفکر روس امیال بلندهمتای بورژوازی روس را می یافتند. آنان مبارزه سیاسی را تحت لوای اینکه به نفع سازمانهای در خدمت بورژوازی تمام میشود انکار میکردند. زمانیکه اعضاء نارودنایولیا ( ) دست به مبارزه سیاسی زدند گامی به جلو گذاردند؛ ولیکن قادر نشدند آنرا به سوسیالیسم مربوط نمایند. حتی زمانیکه ایمان سست شونده به ماهیت سوسیالیستی کمونهای ما از طریق تئوریهای و. و. شیرامون ماهیت غیرطبقاتی و غیر بورژوایی روشنفکران دمکرات روس تجدید حیات یافت، برخورد روشن سوسیالیستی به این مسئله در پس پرده تاریکی افتاد. نتیجه همانکه نارودنیسم که در گذشته بطور موثری لیبرالیسم بورژوایی را نفی میکرد تدریجاً آغاز به یگانه شدن با آن در یک گرایش لیبرال - نارودنیکی نمود. ماهیت بورژوا دموکراتیک جنبش در میان روشنفکران روس از معتدل ترین آنان یعنی جنبش ترقی خواهان آغاز و به افراطی ترین جنبش انقلابی تروریستی منتهی گشت، با پیدایش و تکامل ایدئولوژی پرولتری (سوسیال دموکراسی) و جنبش توده ای طبقه کارگر بیشتر و بیشتر واضح گشت. لیکن رشد عامل اخیرالذکر با انشعابی درون سوسیال دموکراتها همراه بود. یک جناح انقلابی و یک جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی، که اولی نماینده گرایشات پرولتری در جنبش ما بود، بوضوح معین شد. مارکسیسم علنی ( ) در واقع فی الفور ثابت نمود که «انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوایی» بوده و از طریق اپورتونیسم برنشتنی به لیبرالیسم در غلطیده است. اکونومیستهای درون جنبش سوسیال دموکراسی از یک طرف غرقه در درک شبه آنارشستی از جنبش صاف و ساده کارگری شده بودند؛ آنان دفاع سوسیالیستی از اپوزیسیون بورژوایی را به مثابه خیانت به نقطه نظر طبقاتی تلقی

میکردند و دموکراسی بورژوائی در روسیه را یک توهم اعلام میداشتند. (به جزوه رابوچیه دلوبنام «دو کنفرانس» که بر علیه ایسکرا نوشته شده بود رجوع کنید). از طرف دیگر گرایش دیگری از اکونومیستها که غرقه در همان ایده صاف و ساده از جنبش کارگری بودند سوسیال دموکراتهای انقلابی را متهم به فراموش کردن مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت استبدادی که از طرف لیبرالهای ما افراد زمستوو ترقی خواه انجام میگرفت، مینمودند. (به «ضمیمه جداگانه» رابوچین میسل سپتامبر ۱۸۹۹ رجوع کنید).

ایسکرای قدیمی زمانی به عناصر دموکراسی بورژوائی در روسیه اشاره کرد که هنوز بسیاری آنان را در نیافته بودند. ایسکرا دفاع از این گرایش دموکراتیک را از سوی پرولتاریا میطلبید (به ایسکرا شماره ۲ درباره دفاع از جنبش دانشجویی (مقاله «گزینش ۱۸۳ دانشجو به ارتش» ایسکرا فوریه ۱۹۰۱) جلد ۴ کلیات انگلیسی ص ۱۹-۴۱۴ رجوع کنید؛ شماره ۸ درباره کنگره غیرقانونی زمستوو؛ شماره ۱۶ درباره مارشالهای لیبرال اشرافیت (۱)؛ شماره ۱۸ (۱) درباره تحریکات درونی زمستوو و جز آن).

ایسکرا پیگیرانه ماهیت بورژوائی و طبقاتی جنبش لیبرالی و رادیکالی را تأکید کرده و در باره افراد مذبذب آسوباژدنیه گفت: «زمان آن رسیده تا این حقیقت ساده تفهیم گردد که نه مغلظه بازی سیاسی و نه رسم به رسمیت شناختن متقابل دروغین، و نه آنچه مرحوم اسپتینیاک زمانی به نام خودداری و خود پنهان داری اعلام میداشت، بلکه شرکت عملی (واقعی) در مبارزه است که مبارزه واقعی (و نه فقط لفظی) مشترک بر علیه دشمن را تضمین میکند. زمانیکه مبارزه سوسیال دموکراسی آلمان بر علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فئودال - مذهبی با مبارزه یک حزب اصیل که بر پشتیبانی طبقه معینی از مردم (برای مثال بورژوازی لیبرال) تکیه زده بود واقعاً یکی شد، آنگاه عمل مشترک بدون هیچ لفاظی پیرامون به رسمیت شناختن متقابل سازمان یافت (شماره ۲۶ از «مبارزه سیاسی و مغلظه سیاسی» ایسکرا ۱۵ اکتبر ۱۹۰۲ به جلد ۶ کلیات انگلیسی ص ۶۱ - ۲۶۰ رجوع کنید ه ت).

چنین برخوردی از سوی ایسکرای قدیمی ما را مستقیماً به اختلافات جاری بر سر نحوه برخورد سوسیال دموکراتها به لیبرالها میکشاند. این مشاجرات همانطور که میدانیم از کنگره دوم در دو قطعنامه که به ترتیب بیانگر نقطه نظرات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و دیگری متعلق به اقلیت (قطعنامه استاراور) بود منعکس شد، آغاز گشت. قطعنامه اول صحیحاً خصلت طبقاتی لیبرالیسم را به مثابه جنبش بورژوازی توضیح داده و وظیفه توضیح جوهر ضد انقلابی و ضد پرولتری گرایش اصلی لیبرالی (گرایش آسوباژدانیه) را به پیش میگذارد. در عین اینکه این قطعنامه لزوم دفاع پرولتاریا از دموکراسی بورژوائی را قبول میکند متوسل به حربه برسمیت شناختن متقابل از نوع

سیاستمداران نگریده بلکه آنرا با روحیه ایسکرائی قدیمی، مسئله مبارزه ای سازمان یافته مطرح میکنند. سوسیال دمکراتها تا آنجائیکه بورژوازی انقلابی بوده و یا صرفاً در موضع مخالف عملی مبارزاتی با تزاریسیم قرار میگیرد میبایستی از آنان دفاع نماید.

بلعکس در قطعنامه استاراور تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و دمکراتیسم بدست نمیدهد. این قطعنامه که مملو از نیات خوب است شرایط همکاری ای را تدوین میکند که امکانا بهتر و عالیتز بوده ولیکن متأسفانه مجازی و فقط لفظی اند؛ لیبرالها و یا دمکراتها میبایست فلان و بهمان را اعلام نمایند اینان نباید چنین و چنان خواسته هائی را به پیش گذارند اینان میبایست این یا آن شعار را اتخاذ کنند. گوئی اینکه تاریخ دمکراسی بورژوازی در هر جا و همه جا کارگران را متنبه نکرده است تا به اعلامیه ها و دعاوی و شعارها پشت گرمی نداشته باشند. گوئی اینکه تاریخ صدها مورد برای ما فراهم نکرده که دمکراتهای بورژوا با شعارهای خواستار نه فقط آزادی کامل، بلکه مساوات و با شعارهای سوسیالیستی – بدون آنکه بورژوا دمکرات بودن خود را از دست دهند – به پیش آمده و در نتیجه افکار پرولتاریا را هر چه بیشتر «غبارآلود» نموده اند. جناح روشنفکر سوسیال دمکراسی میخواهد با این غبارآلود نمودن از طریق قائل شدن معیارهائی برای دمکراتهای بورژوا مبارزه نماید تا از این غبارآلود نمودن افکار امتناع ورزند. جناح پرولتری در مبارزه خود به تحلیل از محتوای طبقاتی دمکراتیسم توسل میجوید. جناح روشنفکری در پی موارد معیار توافقات است. جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را میطلبد. جناح روشنفکری معیار برای بورژوازی خوب و مهربان که ارزش موافقت کردن داشته باشد را تدوین میکند. جناح پرولتری هیچگونه توقع مهربانی از طرف بورژوازی نداشته بلکه از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائیکه در عمل با تزاریسیم مبارزه میکند دفاع مینماید. جناح روشنفکری به موضع یک چانه زن در میغلطد؛ اگر تو با سوسیال دمکراتها و نه با سوسیال رولوسیونرها هم صف شوی در آنصورت ما بر روی یک برنامه بر علیه دشمن مشترک متحد خواهیم شد در غیر این صورت خیر. جناح پرولتری به یک نقطه نظر مدبرانه معتقد است: دفاعی که ما از شما میکنیم منحصرأ مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن – قویتر یا ضعیفتر – قرار میدهد یا نه.

تمامی کمبودهای قطعنامه استاراور زمانیکه با اولین واقعیت مواجه گشت، نمودار شد. سنگ محک این امر بوسیله برنامه مشهور هیئت تحریریه ایسکرای جدید در برنامه «بسیج نوع اعلاتر» فراهم شد که مربوط به مسائل اصولی بحث شده در شماره ۷۷ (سرمقاله «دمکراسی در موقع جدائی راهها») و در شماره ۷۸ (پاورقی استاراور در آن نشریه) میباشد. در جزوه لنین به این برنامه برخورد شده بود لیکن استدلالات آن محتاج بحث دقیقتری میباشد.

ایده اصلی (و بعبارت روشنتر گيجی اصلی در ایده های) استدلالات ایسکرای جدید در تجزیه لیبرالهای زمستو و دمکراتهای بورژوا نهفته است. این تجزیه رشته هدایت کننده درون این مقالات است. ضمناً خواننده حواس جمع متوجه میشود که بجای واژه دمکراسی بورژوائی و در کنار و مترادف با آن، واژه های زیر بکار رفته اند: دمکراسی، روشنفکران رادیکال (عمداً چنین آمده)، دمکراسی نوزاد و دمکراسی روشنفکری. این تجزیه (دو جریان در بورژوا دمکراسی) از طرف ایسکرای جدید به مثابه کشفی بزرگ و درکی اصیل که «ورای» فهم لنین بیچاره است با تواضع مخصوصی قلمداد شده و مورد تنیت قرار گرفت. این تجزیه کردن بطور مستقیم با روش مبارزه ایکه به مقدار زیادی هم از سوی تروتسکی و هم مستقیماً از سوی هیئت تحریریه ایسکرا شنیده ایم، بدین نحو که لیبرالیسم زمستوی «فقط شایسته است تا با نیش عقرب تهدید گردد» ولی در عین حال دمکراسی روشنفکری بدرد همکاری با ما میخورد، مربوط است. دمکراسی بایستی مستقلانه به مثابه نیروئی مستقل عمل کند. «لیبرالیسم روسی، جدا شده از بخش اساسی تاریخی اش (توجه کنید) عصب متحرکه اش، نیمه بورژوا دمکراتیکش، تنها شایسته است با نیش عقرب تهدید شود». در درک لنین «از لیبرالیسم روسی جائی برای آنچنان عناصری نیست تا سوسیال دمکراتها به مثابه نمایندگان پیشتاز دمکراسی در هیچ لحظه ای تأثیر خود را بگذارند».

چنین است این تئوری نوین. و به مانند تمامی تئوریهای ایسکرای کنونی یک آشفتگی کامل است. در وحله اول ادعای اولویت در کشف واژه دمکراسی روشنفکری بی پایه و احمقانه است. ثالثاً این درک که روشنفکران میتوانند چون نیروئی مستقل درآیند بی پایه است. رابعاً طرح اینکه لیبرالیسم زمستوی (بدون نیمه «بورژوا دمکراتیکش») تنها بدرد تهدید کردن و غیره میخورد غیر عادلانه است. اجازه دهید تمامی این نکات را بررسی کنیم.

قرار است که لنین پیدایش دمکراسی روشنفکری و عنصر سومی را نادیده گرفته باشد. بگذارید به شماره ۳ - ۲ زاریا رجوع کرده و به مقاله «بررسی امور داخلی» که در پاورقی استاراور نقل شده نظر افکنیم. در عنوان بخش سوم میخوانیم «عنصر سوم». در تمامی این بخش در باره «ازدیاد تعداد و رشد تأثیرات فعالی در زمستوها چون دکتراها، تکنسینها و غیره» و درباره توسعه بیگدار اقتصادی... که پا به احتیاج به روشنفکران، که هر روزه تعدادشان فزونی مییابد، میدهد؛ درباره «غیرقابل اجتناب بودن تضادهای میان این روشنفکران و بوروکراتها و کله گنده های حکومتی»؛ درباره «خصلت این تضادها در این اواخر»؛ درباره «ناسازگار بودن حکومت استبدادی با منافع روشنفکران بطور کلی» میخوانیم. در این بخشها ما فراخوان صریحی به این عناصر برای متشکل شدن بزیر «پرچم» سوسیال دمکراسی ارائه میدهم ...

آیا گفتنی نیست که حساب - کتاب تمیزی است؟ کشف نوین دمکراسی روشنفکری و لزوم بسیج

آنان بزیر پرچم سوسیال دمکراسی سه سال پیش از طرف لنین «بیچاره» کشف شده بود. البته آنتی تز میان افراد زمستوی و بورژوا دمکراتها در آن زمان هنوز کشف نشده بود. ولیکن مقایسه آیندو همانقدر منطقی است که «گوبرنیای مسکو و سرزمین امپراطوری روس» منطقی است. هم افراد زمستو که به حق رأی مشروط معتقدند و هم مارشالهای نجبا تا آن درجه ایکه با حکومت استبدادی و سرواژ مخالفت میورزند دمکرات میباشند. دمکراتیسم آنان محدود، تنگ و ناپیگیر است. همانطور که همه و هرگونه دمکراتیسم بورژوائی به یک یا چند درجه محدود، تنگ و ناپیگیر میباشد. سرمقاله ایسکرای شماره ۷۷ لیبرالهای ما را به شرح زیر تقسیم و مورد تحلیل قرار میدهد:

۱- مالکین صاحب رعیت ۲- مالکین لیبرال ۳- روشنفکران لیبرال که مدافع قانون اساسی با حق رأی مشروط میباشند و ۴- چپ افراطی - روشنفکران دمکرات. این تحلیل ناکافی و التقاطی است. چرا که دسته بندی روشنفکران با طبقات و گروههای مختلف که منافعشان بوسیله روشنفکران نمایندگی میشود، جابجا شده است. دمکراتیسم بورژوائی روس علاوه بر منافع بخش وسیعی از مالکین، منعکس کننده منافع توده تجار و تولیدکنندگان «مانوفاکتورداران - مترجم» بطور عمده بخش متوسط و کوچک، و همچنین (و این علی الخصوص مهم است) منافع توده دهقانان مالک و خورده مالک را منعکس مینماید. اولین نقیصه در تحلیل ایسکرا همانا چشم پوشی از این وسیعترین بخش دائره بورژوا - دمکرات روسیه میباشد. نقیصه دوم همانا ناتوانی در ملاحظه این امر است که روشنفکران دمکرات روس بالاجبار و نه تصادفی، به سه گرایش عمده مطابق با مواضع سیاسی اشان منقسم میشوند: آسوباژدنیه، سوسیال - انقلابی، و سوسیال دمکراتیک. تمامی این گرایشات دارای پیشینه ای طولانی هستند، هر کدام (به آن اندازه که در زیر حاکمیت استبدادی امکان دارد) نقطه نظر ایدئولوگهای اعتدالی و انقلابی دمکراتهای بورژوا و نقطه نظر پرولتاریا را مینمایانند. هیچ چیز شگفت انگیزتر از آرزوی معصومانه ایسکرای جدید مبنی براینکه «دمکراتها میبایست به مثابه نیروی مستقل عمل کنند» در عین اینکه دمکراتها را با روشنفکران رادیکال یکی گرفته است، نمیباشد. ایسکرای جدید فراموش میکند که روشنفکران رادیکال و یا جنبش دمکراتیک روشنفکری، که به «یک نیروی مستقل» بدل شده چیزی جز «حزب سوسیال - انقلابیون» نیست. روشنفکران دمکرات ما «چپ افراطی» دیگری جز آن ندارد. اگر چه، قابل استدلال است که بتوان از یک نیروی مستقل روشنفکران تنها به مفهوم تروریستی و یا طعنه آمیز کلمه صحبت کرد. قرار گرفتن با دمکراتهای بورژوا در یک پلاتفرم و گرویدن به چپ از (جناح) آسوباژدنیه به معنی گرویدن به سوی سوسیال انقلابیون است و بس.

بالاخره، آخرین کشف ایسکرای جدید کمتر قابلیت مقابله با انتقاد شدن را دارد، یعنی کشف

اینکه «لیبرالیسم فاقد بخش نیمه بورژوا - دمکراتیکش» تنها بدرد تهدید نیش عقرب خورده؛ و اینکه اگر کسی جز افراد زمستوی وجود ندارند تا بسویشان رجوع شود، «عاقلانه تر است که ایده هژمونی ﴿توفق، استیلای سیاسی تشکیلاتی - مترجم﴾ بدور انداخته» شود. لیبرالیسم، به هر نوعی که باشد، تنها تا آن درجه ایکه عملاً با حکومت استبدادی مخالفت میورزد، سزاوار دفاع از سوی سوسیال دمکراتهاست. تنها دمکرات پیگیر واقعی (یعنی پرولتاریا) از همه دمکراتهای (یعنی بورژوازی) ناپیگیر است که ایده هژمونی را به واقعیت بدل مینماید. تنها ایده خرده بورژوائی چانه زن از هژمونی است که میتواند این دفاع را به مثابه سازش کردن، برسمیت شناختن متقابل و مسامحه عبارت پردازی، بیندازد. از نقطه نظر پرولتاریا هژمونی در مبارزه به آنکس تعلق مییابد که پرشورترین مبارزه را به پیش برد، کسی که هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به ارتجاع از کف نمیدهد، کسی که حرفش با عملش میخواند، کسی که بنابراین رهبر ایدئولوژیکی نیروهای دمکراتیک است، کسی که هر نوع سیاست نیم بند را به زیر شلاق انتقاد میکشد. ایسکرای جدید بطور غمناکی در اشتباه است اگر فکر میکند نیم بندی بورژوازی خصوصیتی معنوی و نه اقتصادی سیاسی اوست، اگر تصور مینماید که ممکن و لازم است تا معیاری برای نیم بندی تعیین نمود که کمتر از آن، لیبرالیسم سزاوار نیش عقرب بوده و بالاتر از آن درجه، لایق همکاری است. بسادگی این به معنی «از پیش تعیین درجه فرومایگی ممکنه» است. فی الواقع، در معنی این عبارت تعمق کنید: گذاشتن معیار همکاری برای گروههای اپوزیسیون تا اینکه حق رأی مستقیم، مساوی، مخفی و همگانی را قبول کنند به معنی «مطرح نمودن معیار تخطی ناپذیر خواسته های ما، کاغذ لیتموس آزمایش دمکراسی، و قرار دادن تمامی وزنه دفاع ارزشمند پرولتاریا بر میزان و حدود برنامه های سیاسی آنان است» (شماره ۷۸). چه زیبا طرح شده. و چقدر آدم میخواهد به نویسندگان این عبارات قشنگ، آقای استاراور، قبلاً بگوید: دوست عزیز من، ارکادی نیکولایویچ، عبارات زیباییات به هدر رفته اند. و زمانیکه آقای استرووه با یک نیش قلم حق رأی همگانی را در برنامه دسته آسویاژدنیه نوشت، معیار تخطی ناپذیر استاراور را خنثی کرد. و همان استرووه در عمل، بیش از فقط یک مورد به ما ثابت نموده که تمامی این برنامه ها تا آنجائیکه برای لیبرالها مطرح است کاغذ پاره ای بیش نبوده و کاغذ لیتموس هم نیستند بلکه کاغذ معمولی اند چرا که برای یک دمکرات بورژوا اهمیت ندارد که امروز یک چیز و فردا یک چیز دیگر بنویسد. این مسئله خصوصیت حتی بسیاری از روشنفکرانی است که به صف سوسیال دمکراسی میپیوندند. تمامی تاریخ لیبرالیسم روسی و اروپائی صدها مورد بدست ما میدهد که حرف ما با اعمال مغایرند، و بدین جهت است که آرزوی استاراور در تدبیر معیار کاغذی تخطی ناپذیر اینقدر ساده لوحانه است.



این آرزوی ساده لوحانه استاراور را بدین ایده شگرف میکشاند که دفاع از مبارزه ضد تزاری بورژوازی که موافق حق رأی همگانی نمیباشد به معنی «پوچ کردن ایده حق رأی همگانی» است. شاید استاراور پاورقی زیبای دیگری برای ما خواهد نوشت تا ثابت کند که دفاع ما از سلطنت طلبان در مبارزه اشان بر علیه حکومت استبدادی «ایده» جمهوری را به پوچ تبدیل مینماید؟ اشکال در این است که افکار استاراور بی اختیار در یک دایره معیوب عبارات، شعارها، خواسته ها، و بیانیه ها میگردد و از تنها معیار واقعی - درجه شرکت واقعی در مبارزه - چشم میپوشد. این در عمل، بطور غیرقابل اجتنابی به خوشنما ساختن روشنفکران رادیکال، که «موافقت» با آنان ممکن اعلام میشود، میانجامد. با تحقیر مارکسیسم، روشنفکران را «عصب محرکه» (و نه نوکر چرب زبان) لیبرالیسم اعلام مینماید. رادیکالهای ایتالیائی و فرانسوی مفتخر به برگزیدن افرادی هستند که خواسته های ضد دمکراتیک و یا ضد پرولتری بر ایشان بیگانه است، اگر چه هر کسی میدانند که این رادیکالها به پلاتفرمهای خود خیانت ورزیده اند و پرولتاریا را چندین مرتبه گمراه نموده، و اگر چه در همان صفحه بعدی مقاله (ص ۷) همان شماره ایسکرا (شماره ۷۸) شما میتوانید بخوانید که سلطنت طلبان و جمهوری خواهان در ایتالیا «در مبارزه علیه سوسیالیسم همدست بودند». قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدماتی بهداشتی) که برای شرکت نمایندگان تمامی مردم در فعالیتهای مقننه میکوشیدند، به عنوان «ندای واقعی دمکراسی» (شماره ۷۷) اعلام میشود. برنامه عملی برای شرکت پرولتری در مارزار زمستوی پند «شرکت در برخی همکاریها با نمایندگان جناح چپ بورژوازی اپوزیسیون» همراه میشود، (توافق معروف مبنی بر عدم ایجاد ترس و وحشت). در جواب به سوال لنین که بر سر قیود همکاری استاراور چه آمده، هیئت تحریریه ایسکرای جدید نوشت:

«این قیود میبایستی همواره در نظر افراد حزبی قرار گیرد، و اینان با علم به آن شرائطی که حزب به شرکت در همکاریهای سیاسی با حزب دمکراتیکی وارد میشود، از نظر اخلاقی، حتی در مورد همکاریهای محلی که در نامه ذکر آن رفته، محظورند تا نمایندگان قابل اتکا اپوزیسیون بورژوازی - و دمکراتهای واقعی را از لیبرالهای سطحی گرا جدا نمایند.»

گام اول به گام بعدی میانجامد. بعلاوه بر همکاریهای حزبی (تنها مجازهای آن، طبق قطعنامه استاراور)، همکاریهای محلی در شهرهای مختلفی به چشم میخورد. در کنار و جوار همکاریهای رسمی، همکاریهای معمولی نیز به پیش آمده. هم اکنون این چنین به نظر میرسد که برسمیت شناختن لفظی متقابل «معیارها» و نیروی مقید کننده معنوی، با خود عنوان «قابل اتکا» و «دمکرات واقعی» را حمل میکند. هر چند که هر بچه ای میفهمد که صدها کله گنده زمستوی به هرگونه ادای حرفی و حتی به خوردن قسم یک رادیکال که والله سوسیالیست هستند - و هر چیز

دیگری که سوسیال دمکراتها را خاموش نگهدارد، متشبت میشوند.

خیر. پرولتاریا به این بازی شعارها، بیانیه ها و همکاریها وارد نخواهد شد. پرولتاریا هیچگاه فراموش نخواهد کرد که دمکراتهای بورژوا هیچگاه دمکراتهای قابل اتکاء نخواهند شد. پرولتاریا از دمکراتهای بورژوا، نه بر اساس معامله برای جلوگیری از بروز ترس و وحشت، نه بر اساس اعتقاد به قابل اتکاء بودنشان، دفاع خواهد نمود، ولیکن آنگاه و به آن درجه که آنان واقعاً بر علیه حکومت استبدادی مبارزه کنند. چنین دفاعی در خدمت بدست آوردن اهداف انقلابی - سوسیالیستی مستقلانه پرولتاریا لازم می‌رود.

وپیود شماره ۳

(۱۱) ۲۴ ژانویه ۱۹۰۵

جلد ۸ کلیات آثار لنین

### استبداد و پرولتاریا

در روسیه جنبش مشروطه خواهی جدیدی جریان یافته است. نسل کنونی چنین جریان سیاسی را تاکنون ناظر نبوده است. روزنامه های مجاز علیه بوروکراسی گردوخاک براه انداخته، شرکت نمایندگان مردم در اداره دولت را تقاضا نموده و مصرانه ضرورت رفرمهای لیبرالی را گوشزد میکند. در کلیه اجتماعات ممکنه، اعضاء زمستو، پزشکان، حقوق دانان، مهندسين، ملاکان، اعضاء انجمنهای شهری و غیره وقس علیهذا، قطعنامه هائی که کم و بیش بطور وضوح مبین خواست قانون اساسی است صادر میکنند.

در همه جا شکوائیه های سیاسی و سخنرانیهای غرا راجع به آزادی به گوش میرسد که از دید خورده بورژوازی روس خارج از حد معمول و عاقلانه است.

اجتماعات لیبرال تحت فشار کارگران و جوانان رادیکال به تجمعات وسیع توده ای و تظاهرات خیابانی تبدیل میشوند. در دایره وسیع پرولتاریا و اقشار مردم فقیر در شهر و ده آهنگ یک استحاله ملایم روز به روز شدیدتر میشود.

با وجودیکه پرولتاریا نسبتاً کمتر در مانیفستاسیون های با شکوه لیبرالی شرکت میکند و نیز خود را از مشاورات پر قمیز شرکت کنندگان متشخص کمی کنار نگه میدارد، با این همه بطور وضوح میتوان دید که کارگران بطور غیرمنتظره ای به جنبش متمایلند. از همه اینها روشن میشود که کارگران در این انتظار میسوزند که در اجتماعات توده ای شرکت نموده و علناً به تظاهرات خیابانی پردازند.

چنین به نظر می‌رسد که پرولتاریا خود را کنار نگه داشته و در عین حال کنجکاوانه نظارت میکند که در دوروبرش چه می‌گذرد، نیروهایش را جمع نموده و این سؤال را پیش خودش سبک و سنگین میکند که آیا زمان نبرد قطعی رسیده است یا نه؟

به نظر می‌رسد که به همین زودی موج جنب و جوش لیبرالی قدری فروکش نماید. شایعات و گزارشات مطبوعات خارجی مبین بر پیروزی مرتجعین در مقامات ذینفوذ درباری تأثیر میشوند. نشر و پخش اوکاس نیکولای دوم در این چند روز اخیر سیلی محکمی است مستقیماً بگوش لیبرالها. تزار می‌خواهد استبداد را به جای خود نگه داشته و حفظ کند. تزار مایل به تغییر شکل حکومت نبوده و اعطای قانون اساسی به مخیله اش هم نمی‌گذرد. او به قول و فقط قول انواع رفرمهای کاملاً در درجه ثانوی اهمیت میدهد. هیچگونه تضمینی هم برای این رفرمها هم طبیعتاً داده نمیشود.

تدابیر پلیسی علیه مطبوعات لیبرال روز به روز حتی ساعت به ساعت شدیدتر میشود. مجدداً مانند سابق و حتی شدیدتر از سابق شروع به سرکوب هرگونه تظاهرات علنی نموده اند. مجدداً شروع به زیرآخیه کشیدن نمایندگان لیبرال در زمستوو دومای شهر و حتی کارمندان لیبرال نموده اند. روزنامه های لیبرال لحن خودباختگی به خود گرفته و از خبرنگارانی که جرأت نشر گزارشاتشان را ندارند تقاضای پوزش میکنند.

این به هیچ وجه غیرممکن نیست که جنب و جوش لیبرالی ای که پس از اعطای اجازه به Swjatopolk Mirski شدت یافته پس از یک ممنوعیت جدید به همین سرعت فروکش نماید. بایستی مابین آن علل ریشه ای که اجتناب ناپذیر و همراه با پیشرفت زمان بدون بروبرگرد اپوزیسیون و مبارزه علیه استبداد بوجود می‌آورد، و فرصت های کوچک، یک جان گرفتن لیبرالی تفاوت قائل شد. آن علل ریشه ای جنبش های عمیق و قدرتمند توده ای را سبب میشود و فرصتهای کوچک یا غالباً به تغییر افراد در کابینه و یا به کوشش مزورانه دولت پس از انجام یک عمل تروریستی به سیاست «روباه مکار» پناه برده میانجامد.

چنین به نظر می‌رسد که بقتل رسانیدن plehwes برای ارگانیزاسیون های تروریستی مستلزم مساعی زیاد و تدارکات طولانی بوده است. و هر چقدر اعمال تروریستی موفقیت آمیزتر بوده اند، واضحتر تجارب کل جنبش انقلابی روسیه تأیید شده اند. تجاربی که ما را از شیوه های مبارزه ای نظیر ترور برحذر میدارند. ترور روسی شیوه مخصوص اتلکتولانه ای بوده و خواهد بود. هر چقدر میخواهند به ما گوشزد کنند که چقدر ترور، نه بجای جنبش توده ای بلکه در رابطه با آن مهم است ولی دلایل غیر انکار ثابت میکنند که در جنبش ما ترور سیاسی فردی هیچ وجه اشتراکی با آکسیونهای قهرآمیز یک انقلاب توده ای ندارد.

در جامعه سرمایه داری جنبش توده ای فقط به عنوان جنبش طبقاتی پرولتاریا امکان پذیر است. این جنبش در روسیه طبق قوانین ویژه و مستقل خود تکامل مییابد و راه مختص خود را میپیماید و در این راه وسعت و عمق به خود میگیرد، از رکود لحظه ای به اوج گیری نوینی میرود. فقط موج لیبرالی است که روحیه اش همراه با روحیه وزرای مختلف که تعویضشان با بمب اندازی ها تسریع میشود اوج میگیرد و فروکش میکند. بدین جهت قابل تعجب نیست که ما در میان نمایندگان رادیکال (یا کسانی که خود را رادیکال میپندارند) اپوزیسیون بورژوازی به سمپاتی نسبت به ترور برخورد میکنیم. جای تعجب نیست که دربین روشنفکران انقلابی درست کسانی از ترور پشتیبانی میکنند (کوتاه مدت یا دراز مدت) که ایمان به تداوم و قدرت پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندارند.

کوتاه عمری و بی دوامی یک جنب و جوش لیبرالی که از این یا آن واقعه نتیجه گیری میشود نباید ما را به فراموشی تضاد لاینحل مابین حکومت استبدادی و احتیاجات جامعه بورژوازی در حال تکامل وادارد. استبداد طور دیگری نمیتواند عمل کند. او باید که تکامل اجتماعی را کند سازد. هر چه تکامل جلوتر رود به همان درجه منافع بورژوازی بعنوان طبقه، منافع انتلکتول ها که بدون آنها تولید مدرن سرمایه داری غیر قابل تصور است، در مقابل منافع استبداد قرار میگیرد. حال چه علت جنب و جوش لیبرالی یک چیز سطحی باشد، چه مقام لیبرالها به علت خصلت دوگانه و غیر پیشگیریشان قابل اهمیت نباشد، یک صلح واقعی با استبداد فقط با عده ناچیزی از عناصر فریه و کاملاً ممتاز ملاکان و بازرگانان ممکن است و به هیچ وجه این صلح با استبداد با کل طبقه ممکن نیست. برای نمایندگی منافع طبقاتی طبقه حاکم در کشوری که میخواهد یک کشور اروپائی باشد و به علت شکستهای سیاسی و اقتصادی باید کشوری اروپائی شود، فرم حکومتی مشروطه ضروری است. بنابراین برای پرولتاریای مسلح به دید طبقاتی، آگاهی به اجتناب ناپذیری اعتراض لیبرالها علیه استبداد و در ضمن شناخت خصلت واقعی بورژوازی این اعتراض، اهمیت شایانی دارد.

طبقه کارگر هدفهای عظیم و تاریخی را در دستور کار خود قرار داده است: آزادی بشریت از هر گونه ستم و استثمار انسان از انسان. او چندین دهسال است که در راه این هدف با توسعه خستگی ناپذیر مبارزاتش و تشکلش در احزاب میلیونی گام برمیدارد، بدون اینکه از تک شکستها و ناکامیهای موقتی روحیه اش را از دست بدهد. برای این طبقه به معنی واقعی انقلابی چیزی مهمتر از رها ساختن خود از هرگونه خودفریبی، هرگونه خیال پردازی و هرگونه رویاگرایی موجود نیست. برای ما در روسیه خیال پردازی ای سختتر و جان تلختر از این تصور که جنبش لیبرالی ما، جنبش بورژوازی، و انقلابی که در پیش است انقلاب بورژوازی نیست، نمیتواند موجود باشد.

از نظر انتلکتول های روسیه از اعتدالیون اسوبشدنس swobshdenzn گرفته تا افراطیون سوسیال رولوسیونر، بایستی یک انقلاب را اگر به این نتیجه رسیدیم که انقلاب بورژوائی است، بیرنگ نموده و آنرا تخطئه کرد. ولی پرولتاریای مسلح به دید طبقاتی با این نتیجه گیری که انقلاب، انقلابی بورژوازی است تنها ارزیابی صحیح طبقاتی از اوضاع عینی موجود را دارد. برای پرولتاریا مبارزه بخاطر آزادی سیاسی و جمهوری دمکراتیک در جامعه بورژوازی فقط یکی از مراحل لازم در مبارزه برای انقلاب اجتماعی ای که نظام بورژوازی را سرنگون میسازد، است. تمیز دادن دقیق این مراحل خصلتاً متفاوت و بررسی عینی و دقیق شرایطی که این مراحل در آن پیموده میشوند به هیچ وجه به معنی موکول کردن تحقق هدف نهائی به زمانی نامعلوم، به هیچ وجه به معنی کم کردن سرعت خویش نیست، برعکس درست به خاطر تشدید سرعت، بخاطر تحقق تا حد ممکن سریع و پیگیر هدف نهائی شناخت مناسبات طبقاتی در جامعه مدرن ضروری است. کسی که از دید باصطلاح «یکجانبه» طبقاتی پرهیز میکند، کسی که میخواهد سوسیالیست باشد و در عین حال ترس دارد از اینکه انقلابی را که در روسیه ما شروع شده است علناً انقلابی بورژوائی بنامد چنین کسی مسلماً ناکامی خواهد دید و دائماً در تزلزل خواهد بود.

به واقعیتی نمونه وار توجه کنیم: درست در زمان اوج جنبش مشروطه طلبی بخش دمکرات مطبوعات از آزادی غیر عادی موجود استفاده کرده و نه فقط بوروکراسی بلکه باصطلاح «از لحاظ علمی غیرقابل تحمل» و «تئوری یکجانبه مبارزه طبقاتی» را نیز به باد انتقاد گرفتند (ناشاسین «زندگی ما» شماره ۲۸). از نظر آنها مسئله نزدیکی روشنفکران به توده ها: «تاکنون فقط با تکیه بر روی تضادی که بین توده های خلق و اقشاری از جامعه که اکثریت روشنفکران از آنجا منشاء گرفته اند بررسی شده است.»

فکر میکنم که زیادی باشد که بگویم که این درست عکس واقعیت است. واقعیت درست عکس این است. کلیه توده روشنفکرانی که در فعالیتهای علنی فرهنگی - رفرمیستی شرکت دارند، کلیه سوسیالیستهای قدیمی کلیه سیاستمداران از قماش « » ﴿ در متن ترجمه شده فارسی داخل گیومه خالی است. ح. ب ﴿ عمق تضادهای طبقاتی در روسیه را بطور اعم و در دهات روسیه بالاخص نفی میکنند. حتی روشنفکران کاملاً چپ رادیکال، حتی حزب سوسیال رولوسیونرها عمدتاً این اشتباه را میکنند که این مسئله را نفی میکنند. کافی است که این گفته رایج آنها درباره «کارگر دهقان» و یا اینکه انقلابی که در پیش است نه انقلابی است بورژوازی بلکه انقلابی است دمکراتیک را بخاطر بیاوریم.

هر چه زمان انقلاب نزدیکتر میشود، هر چه جنبش مشروطه طلبی بیشتر شدت مییابد، به همین نسبت بایستی حزب پرولتاریا سرسختانه تر استحکام طبقاتی خود را حفظ کند و هر چه

کمتر اجازه دهد که خواسته‌های طبقاتیش در میان انبوه شعارهای عمومی دمکراتیک بکنار زده شود.

هر چه مکررتر و هر چه پیگیرتر نمایندگان به اصطلاح جامعه با تقاضاهایشان، با تقاضاهای بظاهر تمام خلق به میدان میایند بایستی سوسیال دمکراسی بیرحمانه تر ماهیت طبقاتی این «جامعه» را آشکار سازد.

به بیانیه مکرر در مکرر جلسه «مخفی» زمستو منعقد در ۶ تا ۸ نوامبر دقت کنیم. در این بیانیه خواننده به عمد در تاریکی نگاه داشته میشود. و بطور مبهم میتوان تقاضاهای خجالتی مشروطه طلبی در آن پیدا نمود. در این بیانیه به کلمات خلق و جامعه اشاره شده است. بطوریکه خیلی بیشتر به جامعه اشاره شده است تا خلق. در این بیانیه بطور مشروحی رفرمهایی در رابطه با زمستو ادارات شهری یک به یک برشمرده شده اند. یعنی اداراتی که حامی منافع زمینداران و سرمایه داران هستند. در این بیانیه به رفرم وضع زندگی دهقانان، آزادی آنها از قیومیت، اعطای حق رسیدگی منصفانه در دادگاهها، برخورد میکنیم. کاملاً روشن است که ما نمایندگانی از طبقات متمول را در برابر خود داریم که کوشش در جلب استبداد در عقب نشینیهای دارند و ابداً هم فکر تغییر اساس نظام اقتصادی به فکرشان خطور نکرده است. اگر هم چنین اشخاصی خواهان «تغییر اساسی (بظاهر اساسی) وضع غیر عادلانه و رقت بار دهقانان» هستند مجدداً صحت دید سوسیال دمکراسی اثبات میشود که همیشه تأکید کرده است که مناسبات کشاورزی و وضع زندگی دهقانان از وضع عمومی مردم عقب مانده است.

سوسیال دمکراسی همیشه بیان کرده است که پرولتاریای مسلح به دید طبقاتی بایستی در جنبش عمومی دهقانان، منافع تسلط گرایانه و تقاضاهای بورژوازی دهقانی را از هم تمیز دهد، هر چقدر پوشیده و مبهم هم میخواهند این تقاضاها باشند، در لباس هر نوع اتویی «برابری گرایانه» ایدئولوژی دهقانی (و شعارهای «سوسیال رولوسیونی») هم میخواهد ظاهر شده باشد. به بیانیه مصوبه در ضیافت مهندسین در پترزبورگ در ۴ دسامبر دقت کنیم، میبینیم که ۵۹۰ شرکت کننده در ضیافت و همصدا با آنها ۶۰۰۰ امضاء کننده این بیانیه خواهان یک قانون اساسی «که بدون آن حفظ موفقیت آمیز صنایع روسیه غیرممکن است، میباشد و در ضمن به سفارشات دولت به شرکتهای خارجی اعتراض کرده اند. آیا با همه اینها میشود در این شک کرد که علل اساسی مساعی مشروطه طلبی فعلی، منافع اقشار زمینداران و تجار صنعتی و بورژوازی دهقانی است؟ آیا اینکه این منافع توسط روشنفکران دمکرات که در همه جا در کلیه انقلابات بورژوائی اروپائی رل سخنگو و رهبران سیاسی را به عهده داشته اند، نمایندگی میشود، میتواند هنوز ما را در این اشتباه بیاندازد؟.

در مقابل پرولتاریای روس وظائف جدی ای قرار دارد. پایه استبداد سست شده است. جنگ سخت و غیرقابل که استبداد شروع نمود اساس حکومتش را درهم ریخته است. او بدون دست توسل جستن طبقات حاکم، بدون پشتیبانی روشنفکران نمیتواند خود را سرپا نگهدارد. اما چنین دست توسل جستن و چنین پشتیبانی ای ناگزیر تقاضاهای مشروطه طلبی به همراه دارد. طبقات بورژوائی کوشش در استفاده از وضع دشوار دولت به نفع خود دارند. دولت کوشش میکند که خود را از این مخمصه نجات دهد و با عقب نشینی های جزئی، با رفرمهای غیرسیاسی، وعده وعیدهای توخالی که نظیرش را به مقدار فراوان در اوکاس اخیر تزار میتوان یافت، سروته قضیه را بهم بیاورد. اینکه او در این امر مقداری هم که شده موفق خواهد شد یا نه بستگی به پرولتاریا، به درجه تشکل و تحرک انقلابی او دارد. پرولتاریا بایستی از اوضاع مساعد خارق العاده استفاده کند. پرولتاریا بایستی از جنبش مشروطه طلبی بورژوازی پشتیبانی نماید. او بایست تا حد امکان وسیع ترین توده های استثمار شده را به تکان درآورد و بدور خود جمع نماید. او بایستی تمام نیروی خود را جمع نموده و در نابسامانترین لحظه برای دولت و بالاترین لحظه جنب و جوش خلق قیام را شروع نماید. پشتیبانی مشروطه طلبان از طرف پرولتاریا به چه صورتی باید انجام پذیرد؟ بطور عمده به این صورت که از جنب و جوش عمومی استفاده کرده و در میان دست نخورده ترین و عقب مانده ترین اقشار طبقه کارگر و دهقانان به آژیتاسیون پرداخته آنها را سازماندهی نماید. مسلماً بایستی پرولتاریای متشکل یعنی سوسیال دمکراسی گردانهائی از نیروهایش را به میان کلیه طبقات مردم گسیل دارد. اما هر چه مستقلانه تر این طبقات به میدان آیند، هر چه مبارزه حادثتر شود و هر چه زمان نبرد تعیین کننده نزدیکتر شود بایستی بیشتر وزنه سنگینی کارمان را متوجه این سازیم که پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را مستقلاً برای نبرد مستقیم بخاطر آزادی آماده سازیم. فقط اپورتونیستها هستند که ظاهر شدن افرادی از سخنگویان کارگری را در جلسات زمستوو یا در سایر انیستیتوسیون های عمومی را به عنوان مبارزه به غایت فعال یا متد نوین مبارزه و یا بالاترین شکل تظاهرات معرفی میکنند. چنین مانیفستاسیونهای میتوانند حداکثر اهمیت نازلی داشته باشند. ولی بطور غیرقابل مقایسه ای مهمتر از این است که توجه پرولتاریا را به شکلهای واقعاً تکامل نیافته و فعال مبارزاتی نظیر تظاهرات معروف روستو و سری تظاهرات جنوب متوجه نمائیم، بطور غیرقابل مقایسه ای مهمتر تشکل نیروها و آماده ساختن خویش برای مبارزه ای مستقیم تر و آشکارتر توده ای است.

قدر مسلم اینجا صحبت از کنار گذاشتن کارهای کوچک روزمره سوسیال دمکراتها نیست. سوسیال دمکراتها هرگز از این کارها چشم پوشی نخواهند کرد. آنها درست در اینگونه کارها تدارک واقعی نبرد تعیین کننده را میبینند، چه آنها تمام و کمال و منحصرأ روی، فعالیت، وجدان

طبقاتی، و تشکل پذیری پرولتاریا و نفوذش در توده های زحمتکش و استثمارشده حساب میکنند. صحبت در اینجا برسر نشان دادن راه درست و عطف توجه به آن است، که لازم است به جلو گام نهاد، که تزلزل زیانبخش است.

جزو کارهای روزمره ای که پرولتاریای مسلح به دید طبقاتی بهیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید کم توجهی به آن نماید، کار سازماندهی است. بدون سازمانهای کارگری وسیع و از لحاظ مختلف گوناگون، بدون رابطه این سازمانها با سوسیال دمکراسی انقلابی مبارزه موفق علیه استبداد غیرممکن است. ولی کار سازماندهی بدون مقاومت قاطع در برابر تند نسیمهای ضد تشکیلاتی که حاملینش در نزد ما مانند همه جا بخش انتلکتول ماب حزب که فاقد کاراکتر بوده و شعارهایش را همانند پیراهن عوض میکند، غیرممکن است.

امر سازماندهی بدون مبارزه با «تئوری» قلابی و ارتجاعی و مخرب «ارگانیزاسیون به مثابه پروسه» غیرممکن است.

تکامل بحران سیاسی قبل از هر چیز به چگونگی جنگ با ژاپن بستگی دارد. این جنگ بیش از هر چیز گنبدگی استبداد را برملا ساخت و برملا خواهد ساخت. بیش از هر چیز دیگر او را در زمینه مالی و نظامی تضعیف میکند، بیش از هر چیز دیگر توده های زجر دیده خلق را که در این جنگ راهزنانه و ننگین بار قربانیان بیشماری داده اند درد میدهد و آنها را بسوی قیام سوق میدهد. روسیه استبدادی از ژاپن مشروطه ای در واقع شکست خورده است و ادامه جنگ به هر عنوان هم که باشد این شکست را شدیدتر و برنده تر میکند. بهترین بخش کشتی های جنگی روسیه نابود شده است. وضع پورت آرتور خالی از هرگونه امید است و نیروی کمکی به آنجا ارسال شده است. نه تنها کوچکترین امید موفقیتی ندارد بلکه کوچکترین شانس هم به رسیدن به مقصد برای او نیست. نیروی اصلی زمینی به فرماندهی کورپاتکین بیش از ۲۰۰ ۰۰۰ نفر را از دست داده است. و در مقابل دشمن که مسلماً پس از فتح پورت آرتور او را نابود کننده درهم خواهد کوبید دست و پا بسته میماند. از هم پاشیدگی ارتش غیرقابل اجتناب است و همراه با او ده برابر شدن نارضایتی پختگی و نفرت غیرقابل اجتناب خواهد بود. ما باید خود را با تمام انرژی برای چنین لحظه ای آماده سازیم. با فرا رسیدن این زمان سدهائی که عنقریب در اینجا و آنجا شکسته میشوند به یک جنبش پرتوان خلق تبدیل خواهند شد. آنوقت پرولتاریا بخاطر کسب آزادی در میدان مبارزه برای تمام خلق در صف مقدم این رستاخیز خواهد شتافت تا برای طبقه کارگر، مبارزه آشکار و وسیع و سرشار از تجربه کل اروپا بخاطر سوسیالیسم را امکان پذیر سازد.